

حسن شایگان

بوی ایران یا بوی رضا خان! مسأله اینست!



۷۵ Oliver ۲۰۲۰

طبیعی است بانسور چنین اثری باید چنان استدلالی هم داشته باشد. شنیدن این خبر موحدش مرابرا آن داشت که این وجیزه را بنویسم. نه صرفا بخاطر عدم پخش این سرود، بلکه بخاطر احساس خطری که از نحوه تفکر سانسور کننده منبع میشود

در خبر است که مسئولین رادیو و تلویزیون پخش سرود «ای ایران ای مرز پر گهر» را از رادیو و تلویزیون ممنوع کرده اند به این دلیل یا بهتر بگوییم به این بهانه که بوی رضا خانی می دهد یا به روایتی فاشیستی است یا بوی فاشیستی می دهد.

که عنان تشکیلات رسانه گروهی سمعی و بصری کشور را در حساس ترین دوران حیات تاریخی و طولانی اش به او سپرده شده است. بدین خاطر که این تصمیم معارض با همه ملاحظات شرعی و عرفی و معیارهای سیاسی و هنری است.

نخست باید پرسید که واقعا رضا خان چه بوئی می داد، شما از کجا پس از ۲۰ سال که از عمر این اثر می گذرد و همواره با تمسین خواص و عوام روبرو بوده، ناگهان از راه رسیدید و این بو را کشف کردید؟ لابد از تیمار حسن ارفع برسیده اید که رضا خان چه بوئی می داد، چون خود شما که زمان آن سرخوئیان را درک نکرده اید. اگر از نظر تاریخی بخواهید بدانید این اثر نه در زمان رضاخان بلکه زمانی که بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در این ملک هویت و حیثیتی داشت خلق شده، یعنی حدود سالهای ۳۵ و ۳۶ که دوران فعالیت مرحوم داود پیرنیا در شورای موسیقی و برنامه گلهاست که بهترین آثار چه در زمینه برنامه گلهای و چه در ارکسترهای مختلف در همان دهه سی خلق شده اند، بنابراین از این حیث شامه شما غلط تشخیص داده. اما اگر از نظر خالق آن بخواهید قضاوت کنید، باز کارتان مشکل تر خواهد بود، زیرا سازنده این سرود زنده یاد روح اله خالقی است که بی اغراق بزرگترین موسیقی دان ما به حساب می آید، و سراینده سرود جناب استاد دکتر حسین گل گلاب هستند که خوشبختانه هنوز در قید حیات اند. برای اینکه بازنگری این دو بزرگمرد آشنا شوید اول بروید به کتابخانه ملی و آثار خالقی را بخوانید و بعد در قسمت نشریات ادواری، دوره های مجله موسیقی و موزیک ایران و مجله پیام نوین را که آن مرد بزرگ مدتی نیز سردبیر آن بود مطالعه کنید، بعد بروید در آرشیورادیو و طی چند روز آثاری را که آن مرد با فرهنگ آفریده گوش کنید و اگر کلیه آثار در آرشیو موجود نبود با خانواده وی یعنی همسر و دخترش تماس بگیرید و نیز از دوستان وی در این باب کسب اطلاع و معرفت نمائید، و به حضور جناب استاد حسین گل گلاب برسید و از ایشان در باب خلق این اثر جوینا شوید. اما قبل از آن لازم می دانم شمه ای در اینجا بیاورم به عنوان تذکره.

روح اله خالقی خلف ترین و ارزنده ترین شاگرد کنسل علینقی وزیر است که در موسیقی ایرانی بدت و انتقالی عمیق ایجاد و زوایای پنهان آنرا کشف کرد. (اگر توانستید به حضور استاد وزیری نائل شوید، سعادت بزرگی نصیبان شده است) خالقی راه استاد را بنحو احسن ادامه داد و موسیقی ملی ما را به اوج رساند. خالقی در طول عمر ۵۹ ساله اش مظهر خلافت، تواضع، بینش، کوشش و فرهنگ بود. عمری علیه بوروکراسی و بی کفایتی مبارزه کرد و عاقبت بخاطر زخم معده ای که ناشی از آنهمه رنج و مشقت بود، جثه نحیف و تکیه اش از روح تهی ماند. برای اینکه بهتر به شخصیت این استاد و شاگرد که هر دو از مفاخر ایرانند پی ببرید و بدانید که شامه موسیقی شناسی شما تا چه حد خطا کار است به نقل دو حکایت می پردازم.

در سال ۱۳۱۳ استاد وزیری ریاست هنرستان موسیقی ملی را که خود تاسیس کرده بود به عهده داشت و بهترین و اولین ارکستر ایران زیر نظر ورهبری ایشان فعالیت داشته است (تا آن زمان ارکستر به مفهوم علمی در ایران فقط در قشون بوده و سایر استادان فقط گروه نوازی داشته اند مثل استاد

مرتضی نی داود و عارف) رضاخان که در آن زمان در اوج قدرت بود، میزبان یکی از رهبران کشورهای خارجی بوده (دقیقا به یاد ندارم شاید امان اله خان افغان بوده است) و به همین مناسبت شبی دستور می دهد که ارکستر کلنل بیاید در کاخ و برنامه ای اجرا کند. وقتی دستور را به کلنل ابلاغ می کنند، ایشان جواب می دهند من اینکار را نمی کنم، ما که مطرب نیستیم تایبائیم به کاخ و جلوی شاه و مهمانش برنامه اجرا کنیم، اما در محل هنرستان حاضریم برنامه را اجرا می کنیم و اگر شاه می خواهد، با مهمانش می آیند و می بینند، چنین سرکشی و جسارتی در آن زمان و در برابر آن قلدر باور کردنی نیست و به همین دلیل کلنل برای همیشه بر کنار و خانه نشین می شود تا جنک جهانی دوم و سقوط رضاخان که به رادیو می آید. حال تعمق کنید در شان یک موسیقی دان، درست مثل ارکسترهای بزرگ غرب که اگر پادشاهان می خواستند بشنوند باید می رفتند به محل اجرا نه اجرا برود به کاخ، آخر هر چیزی شان و مقامی دارد. خالقی شاگرد چنین کسی است که برای اطلاع بیشتر می توانید به جلد دوم سرگذشت موسیقی ایران اثر خالقی مراجعه کنید. اما حکایت دوم که خیلی شبیه به اولی است برای شاگرد یعنی خالقی اتفاق می افتد و در زمان شاه مخلوع. به این ترتیب که بهترین ارکستر موسیقی ایران در دهه سی، ارکستر هنرستان موسیقی ملی به رهبری خالقی بوده است. روزی دستور می رسد که ارکستر در فلان شب در کاخ سلطنتی برنامه اجرا کند، روز موعود فرا می رسد و خالقی که رهبر ارکستر بوده فراکش را می پوشد و در حیاط منزلش مشغول قدم زدن و منتظر مرحوم صبا و سایر اعضای ارکستر بوده است. وقتی صبا وارد می شود خالقی می پرسد، امشب چه خبر است؟ صبا جواب می دهد، مگر خبر نداری عروسی شاهپور عبدالرضاست، خالقی به محض اینکه اینرا می شنود فراکش را از تن درمی آورد و می گوید: ما که مطرب نیستیم، من نمی آیم شما می خواهید بروید. صبا می گوید تو ما را با این کار به دردسر می اندازی، و خالقی جواب می دهد مجال است من بیایم. طبیعی است از یک شاگرد خلف و موسیقی دان و موسیقی شناس جز سنت استاد، انتظاری نمی توان داشت به قول ناصر خسرو:

من آنم که در پسای خوکان نریزم

مر این گوهرین در لفظ دری را

شما می توانید همچنین با آقای عبدالحمینی که از دوستان نزدیک خالقی بوده و مردی فاضل و فرهیخته است در این باب تماس بگیرید. زیرا شما مهمترین نیمه عمر خود را از ایران دور بوده اید و خیلی چیزهاست که نمی دانید و این تصمیم هم کاملا از سر نا آگاهی گرفته شده، خوب بود لااقل با چند نفر خیره مشورت می کردید. کنکاش چیز خیلی خوب و مفیدی است، آدمی را از بلایا و خطرات محافظت می کند. من جدا توصیه می کنم پس از مطالعات و مشاورات کامل یک شب جمعه به گورستان ظهیر الدوله واقع در نیاوران بروید و یک ترکیه و تصفیه نفسی پیدا کنید، آنجا بر سر گور دوریش خان و محجوبی و خالقی و بهار و ایرج میرزا ورهی معیری و خود مرشد بزرگ ظهیر الدوله یک صفا و شوری پیدا کنید، بوی ایران را از آن خاک پرگهری که مفاخر شعر و موسیقی ایران را در خود جای داده در یابید آن وقت شاید بوی رضا خانی را با بوی ناسیونالیزم اشتباه نکنید،

به گمان من شامه شما باید تغییر کند. شاید حکایت آن کناس را در تذکره الاولیای عطار می‌دانید که تا وارد بازار عطاران شد، بوی عطر چنانست مست کرد که دامش از دست برفت و مدهوش نقش زمین شد و بقیه قضایا که بهتر است خودتان عطار را بخوانید. به قول شاعر:

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری
یا

تو قدر آب چه دانی که در کنار رود سنی!

یا به قول حافظ:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

بر مزار خالقی فرصتی خواهید داشت که از خود انتقاد کنید و از این عمل ناشیانه و عجولانه که لاجرم نتیجه‌اش خجولانه است، طلب استغفار و توبه نمائید، زیرا بسیار گناه گرانی است یک سرود ملی را از ملتی دریغ داشتن. به کلامی دیگر این سرود فاشیستی نیست، آن سانور فاشیستی است.

این اقدام مرا به یاد انقلاب فرهنگی چین انداخت،

البته خیلی دلم می‌خواست که این خبر درست نباشد ولی مقاله‌ای از آقای محمود خوشام در شماره‌ای از آیندگان که چند ماه پیش بدستم رسید، صحت این خبر را که حاکی از خطراتی برای موسیقی ملی بود تأکید کرد. زیرا ترس از سانور، مرکب نبوغ و خلافت است. وقوع انقلابات همواره با انتشار پاره‌ای آثار ادبی و هنری و سیاسی معارض بوده، آثاری که با اهداف و خطمی آن انقلابات تعارض داشته باشد نه آنچه که در جهت نظم تازه است. حتی گاهی پاره‌ای آثار در لحظات خاصی ممکن است سانور شوند، اما کسی منکر ارزشهای آن آثار نیست. فرضا در انقلاب فرهنگی چین یکی از جنبه‌های مربوط به مخالفت با آثار فرهنگی گذشته‌شری بود که به سرزمین هائی غیر از چین تعلق داشتند. در این باب استدلال شد که این آثار باعث نفوذ فرهنگ بیگانه در چین می‌شوند. خبرگزاری چین نو در یازدهم ژوئن ۱۹۶۶ اعلام کرد: «انقلاب پرولتاریائی انهدام کامل فرهنگ پوسیده‌قدیم طبقات سرمایه‌دار و فئودال و آفریدن فرهنگ سوسیالیستی طراز نوین را لازم دارد»، «برای سنتی چین، جایش را به پاره‌ای انقلابی معاصر داده، در حالیکه اشکال هنری کلاسیک بیگانه همچون باله، موسیقی سنفونیک و معماری، از یک تحول انقلابی جلوگیری کرده‌اند.» بیانیه‌ای که از سوی مارشال لین ییائو منتشر شده (۲۲ مارس) استائین را که معمولاً در چین با احترام عمیق از او یاد می‌شود به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد که «او بدون چون و چرا و خرد گیری آنچه به عنوان آثار کلاسیک روسیه و اروپا شناخته می‌شد قبول داشت.» مجله ادبی مسکو نیز در شماره نهم اوت خود مجموعه‌ای از آثار ادبی و موسیقائی را که طریق جراید چین مردود شناخته شده بودند منتشر نمود. بنابه اخبار رسیده، عقاید شکسپیر به ایدئولوژی طبقات بهره‌کش تعلق دارند، و ما نمی‌توانیم اجازه دهیم در اطراف ما رواج یابند. آناکارینا اثر تولستوی نشان دهنده نگرشی تجدید نظر طلبانه است، ایده‌های بالزاک مضحک و غلط هستند، موسیقی کلاسیک راه حل انقلابی را به مخاطره می‌اندازد، سنفونی نهم بتهوون آمیخته به یک عشق اومانیستی بورژوائی است، کارمن اثر

ژرژ بیزه کوششی است برای بفروش گذاشتن پرستش سکس و فرد گرانی، باله کلاسیک ایده‌های فاسد به جوانان می‌دهد، و باله ژیزل تماماً و یکپارچه در جهت خواستهای طبقات حاکمه است. «در حالیکه اگر ما این برجسب زدن را با سنت مارکس و انگلس و لنین مقایسه کنیم، بطلان آنها اثبات می‌شود. حال بگذریم که در انقلاب فرهنگی آثاری چون شاهنامه فردوسی هم مردود شناخته شدند.

زیرا مارکس همواره ستایشگر شکسپیر بود، آثار او را همچون دیگر کلاسیک‌ها بلکه بیشتر و حتی برای فرزندان خود می‌خواند و از تاجرونیزی یا تیمون آتنی در آثارش از جمله کاپیتان نقل قول و شاهد می‌آورد، یا او را با هومر و کلاسیک‌های یونان قیاس می‌کند (در آخرین پاراگرافهای گروندریس) یا انگلس در مورد بالزاک می‌نویسد: از بالزاک بیشتر از اقتصاد دانها علم اقتصاد را آموختم. ولین در موارد مختلف با همسرش کروپسکایا در بریتیش موزیوم لندن به سنفونی شماره شش (پاته‌تیک) اثر چایکوفسکی گوش می‌داد و به طریق اوئی بتهوون را تأیید می‌کند.

این حکایت از بهر آن آوردم که انقلاب و احتیاجات گاهی ممکن است برای مدتی پاره‌ای آثار را ناصواب بداند ولی انک زدن و تخطئه با صلاحدید فرق می‌کند. اگر چه من تصور می‌کنم، چه روی افراطی باعث آن احکام غلاظ و شداد در باره آثار کلاسیک شده است. اما برعکس انقلاب فرهنگی چین، شما اثری ایرانی را که خالقتش مخالف رضاخان بوده مردود شناخته‌اید. اگر به کتاب سرگذشت موسیقی ایران توجه کنید، خالقی جابجا از آن دوران نالیده و شکایت کرده و با توجه به اینکه کتاب او در سال های دهه سی و تحت شرایط سانور و هراس چاپ شده، باز سعی می‌کند با اشاره و استعاره ما را تفهیم نماید. حتی در اسلام آثار رزمی موسیقی نکوهیده نشده، اگر شما آثار بزمی خالقی را کنار می‌گذاشتید باز تعجب کمتر بود، اگر چه او اصلاً کاربرمی به مفهوم مصطلح نساخته، اما «ای ایران...» اصولاً یک اثر ناسیونالیستی و حماسی است. از طرفی ما که نمی‌توانیم با آنچه در زمان رضاخان اتفاق افتاده کور کورانه معارضه کنیم، اگر راه آهن یا دانشگاه تهران یا مقبره فردوسی در زمان او ساخته شده، ما نباید آنها را تخریب کنیم، اگر گوبلز پیش از نطق هیتلر «سواری والرهما» از اپرای «والکره» اثر واگنر را برای بسیج و تهیج مردم از بلندگوها و رادیو پخش می‌کرد، ما که نمی‌توانیم آثار واگنر را یکسره نفسی کنیم. یا مثلاً لغات پارسی فرهنگستان را که در زمان رضاخان خلق و وضع شده دور بریزیم و بجای دادگستری بگوئیم عدلیه. این روش بیشتر برازنده دست اندرکاران پیشین تلویزیون و رادیو است. اما اگر علاقه‌ای به پیمودن نردبان ترقی وجود دارد که به قرار مسموع و مکتوب حتی علاقه و افری به مقام ریاست جمهوری در بعضی‌ها دیده شده، راهش این نیست، اگر چه بعضی نردبان‌ها برای آن بام بلند، خیلی کوتاه است، مخصوصاً برای افرادی که از فراز برج ایفل یکباره بر صدر اصحاب دکل جای گرفته‌اند، اما برج ریاست جمهوری بسی بلندتر و خطیر تر از برج تلویزیون است، و خیزه‌هایی که بدون دور خیز باشند، معمولاً عواقب

و عوارض خوشی در پی ندارند!
سمندبادپای از تک فروماند شتربان همچنان آهسته می راند

اما موضوع بسیار مهم دیگر اینست که در اواسط دهه چهل که سران نهضت آزادی چون آقایان بازرگان، سجایی و حبیبی در زندان بوده اند، با دیگر اعضای نهضت، دسته گری تشکیل داده و هرروز این اثر را در محوطه بند دوی زندان قصر می خوانده اند. شگفتا که سران نهضت آزادی از بوی رضاخان مطلع نشده بودند! آیا این طنز و ترفند تاریخ است که وقتی بازرگان نخست وزیر است و سجایی و حبیبی هر یک مسوولیت هائسی در شورای انقلاب و غیره دارند آن آهنگ از رادیو تلویزیون حذف شود؟ یعنی نهضت آزادی زیر سر نیزه دشمنان آزادی، سرود ایران را دسته جمعی، علی رغم فشار و تضيیقات عدیده هرروز مثل نماز یومیه می خواند، و حال در طلیعه آزادی، چنین اتفاق ناگواری روی می دهد اما مگر شعر رودکی خواهد رفت؟ در زمان استبداد، مرغ سحر زیرسانور بود، ولی برسانور چیان حرجی نبود چون شیفتگان شبان ظلمانی را با سحر چکار. اما شما را تاریخ هنر موسیقی ایران هیچگاه نمی بخشد. زیرا اخالقی منادی و مقتدای هنرمندان ماست، در چنین شرایطی که اثری بزرگ از مردی بزرگ مردود می شود. کدام هنرمند و موسیقیدانی جرات و رغبت می کند، اثری بیافریند: شا با اینکار هسر آفرینشی را از قبل در نطفه خفه کردید. اگر این اثر رضاخانی است، از کجا معلوم که فردا انک محمدرضاخانی بر اثر دیگری نجسند و اقا چه تضمین و معیار برای آثار هنری و ادبی وجود دارد؟ بدیهی است که اقدامات سازنده ای در رادیو تلویزیون صورت گرفته و من هرگز از مواضع آن دسته از بینندگان تلویزیون که معتاد به شوی فلان هرتی و خوانندگی فلان سلطه یا جلف بازی مراد برقی و ایتالیا ایتالیا بودند سخنی

نمی گویم، آنها تا مغز استخوان پوسانده شده بودند، و حتی برای ترک دادن این معتادان نمی توان مدت زمانی را برای قرنطینه و انتقال قائل شد، آنکه زیر پوشش شبکه آلوده سابق چنان اعتیادی پیدا کرده که ترک عادت موجب مرگش می شود، گومباش. زیرا دستگاه سابق تنها در جهت ارضا شهوات و قوای بهیمی و بدور از اخلاق و فرهنگ بود. آن شبکه جهنمی اکنون با تمام یا پاره ای از سرنشینانش اکنون به جهنم پیوسته، اما موسیقی خالقی تنها موسیقی دیروز نیست، موسیقی امروز و فردا نیز هست. من از این موضع سخن می گویم که دیروزیان موسیقی او را کوبیدند و امروزیان نیز چنین می کنند. اگر واقعا رسالت هنری و فرهنگی این سازمان عظیم معلوم است و اگر «نظام تازه ما خصم شیوه کهن است» و «پور آذربتگر خلیل بت شکن است»، باید هویت فرهنگی طبقه تازه با طبقه پیشین معلوم شود. اینک که دیو آواره شده و فرشته باز آمده باید مظاهر یزدانی در همه زمینه ها پدیدار شوند.

موسیقی خالقی، ایرانی، مرقی، انقلابی، حماسی، عرفانی و انسانی است گوش کنید به: «می ناب، خاموش و تنم در کوره تب سوزد امشب، بوی جوی مولیان، آمدی جانم به قربانت و...» موسیقی او موسیقی سفر و حضر، شم و شادی، سوک و شور و شیدائی، اشک و خشم، خلوت و جلوت، غربت و صحبت اهل دل است. موسیقی او جامع، تراژیک، سپاتیک، متموج، کوبنده، آرامش بخش فریاد، نجوا راز و رمز و تخیل و تعالی است، همه زمانی و همه مکانی است و بالاتر از همه انسانی و ایرانی است. همچون حافظ و مولوی و فردوسی است. خواب و بیداری است موسیقی او جلوه ای از حقیقت است. پیرو جوان و عامی و عالی از آن بهره می گیرد. چه شد که دم گرمش بر شما اثر نکرد؟

ینگه دنیا. مینه سونا. تیر ۱۳۵۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

